



بررسی زبان محاوره در دیوان خاقانی

عسکری ابراهیمی جویباری^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۲۱ * تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۱۳

چکیده

واژه‌ها، اصطلاحات، تعبیرات، کنایات، ضرب‌المثل‌ها و عباراتی را که در بین عامه‌ی مردم در کوچه و بازار رواج دارد، در اصطلاح زبان محاوره می‌گویند. در آغاز ادب فارسی از آن‌جا که شعر، ویژه‌ی دربار بود و با نقادی و ژرف‌بینی ملک‌الشعرای دربارها مواجه می‌شد و برخی از امیران و وزرای آنان، شاعر و نویسنده نیز بوده‌اند، شعرا سعی در ویرایش کلام داشته و در آرایش سخن، هر چه تمام‌تر می‌کوشیدند، طبیعی است که ورود تعبیرات عامیانه در شعر با دقت و ظرافت خاصی همراه بوده است. شاعر که در بین همین مردم کوچه و بازار عمر خود را سپری می‌کند، خزانه‌ی اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های عامیانه است، از این ابزارها در شعر به فراوانی بهره می‌گیرد. نگارنده در این تحقیق در

^۱ - Email: zirab_426@yahoo.com

پی آن است تا نشان دهد که قدرت بیان خاقانی در پیوند زبان رسمی و محاوره خارق العاده است و جست و جو در دیوان او به منظور یافتن شواهدی که مصداق این ارتباط باشد، ضروری می نماید.

واژه‌های کلیدی:

زبان محاوره، مصداق ها، خاقانی.

مقدمه

مطالعه در متون منظوم و منثور ادب فارسی نشان می دهد که همیشه شاعر یا نویسنده با زبان و فرهنگ عامه‌ی مردم ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی دارد. زبانی که خشت بنیادین زبان دوره های بعد از خود است و با تغییرات و تحولاتی در جریان تاریخ شعر و نثر به کار گرفته شده است. نمونه‌های فراوان از کاربرد زبان محاوره در شعر رودکی و فردوسی نشان می دهد که شعر آغازین مزین به زبان و فرهنگ عامه بوده است. اما به دلیل نقادی و ژرف بینی ملک الشعرای دربار، هر شعری اجازه‌ی ورود در متون منظوم فاخر را نمی یافت. با این همه، تعبیرات و اصطلاحات و قصه های عامیانه توانست در تار و پود شعر بگنجد و به طور طبیعی جلوه کند. این که چرا حماسه ملی مورد اقبال عمومی قرار گرفت، ناشی از حضور زبان و فرهنگ عامه در این آثار است، به عبارت دیگر «حماسه‌ی ملی اگرچه لباس ادب رسمی بر تن کرده است اما محتوای آن را باید از آثار ادب عوام شمرد.» (محبوب، ۱۳۸۳، ۴۸) البته فردوسی از نظر لفظ هم تحت تأثیر زبان محاوره بود، اما مهارت و دقت نظر او در پیوند این دو زبان باعث شد که خواننده فقط با دیده‌ی تحقیق و ژرف نگری می تواند در لابه لای اشعارش به این زبان دست یابد. این ابیات گوشه ای از هنر و مهارت استاد طوس را در استفاده از این زبان نشان می دهد:

چو طهمورث آگه شد از کارشان بر آشفتم و بشکست بازارشان

(فردوسی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۲۳)

زگاه بزرگی چو موی از خمیر برون آمدی مهترا چاره گیر

(همان، ۵۴)

چنان آفریند که آیدش رای و ماندیم و مانیم با های های

(همان، ۱۶۲)

از قرن ششم که آرام آرام انحصاری بودن شعر و وابستگی آن به دربار کم می شود، در متون این دوره بازتاب زبان محاوره بیشتر احساس می شود. به همین دلیل در این قرن شاعری را می یابیم که او را سنت شکن رسوم پیشینیان می دانند و «بزرگ‌ترین وجه اهمیت او [انوری] در همین نکته‌ی اخیر یعنی استفاده از زبان محاوره در شعر اوست، و او بدین ترتیب تمام رسوم پیشینیان در شعر در نوشت و طریقه تازه در آن ابداع کرد.» (صفا، ۱۳۷۳، ۲: ۶۶۷) سبک شناسان معروف عصر ما نیز با دکتر صفا هم عقیده هستند که گفته اند: «انوری زبان مردم کوچه و بازار را با زبان سخته‌ی اهل علم و ادب پیوند داده و گفتگوهای بسیار ساده و طبیعی، توأم با جمله‌ها و عبارات معترضه‌ی فراوان در شعر خویش آورده است.» (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۱۸۹)

اگر برای زبان محاوره مصداق‌هایی تعیین گردد، این نکته به اثبات می رسد که در دیوان تمامی شعرا زبان و فرهنگ و رسوم و اصطلاحات و کنایات و ضرب‌المثل‌های عوام حضوری چشمگیر دارد. خاقانی از جمله شاعرانی است که همگام با انوری و هم دوره‌های خویش از این زبان بسیار سود جسته است. حتی در برخی از این مصداق‌ها (که بدان اشاره خواهد شد) شواهد شعری خاقانی بیش از دیگران است. آنچه که سبب شده است که اهل تحقیق کمتر درباره‌ی زبان محاوره‌ی خاقانی سخن بگویند، طمطراقی است که در کلام او مشاهده می شود «طمطراق اصطلاحی است که قدما در وصف شعر او به کار برده‌اند و خاقانی از طمطراق لفظ بر همه تفضیل دارد» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۱۴۹) مطالعه‌ی کتب اهل تحقیق پیرامون سبک آذربایجانی نشان می دهد که خاقانی چنان که با مردم زیسته، به فرهنگ آنان نیز بسیار توجه‌ی داشته است، در اشاره به شعر اوست که گفته‌اند «تلمیح به رسوم و فرهنگ عامه که در منابع و مأخذ رسمی یافت نمی شود.» (همان‌جا) در شعر او تشخیص خاصی دارد. و همچنین گفته‌اند: «در شعر سبک آذربایجانی اشاره به فولکلور و عقاید عامیانه از جمله طب و نجوم و جانور شناسی عامیانه مطرح است. (همان، ۱۴۳) آنچه درباره‌ی ویژگی‌های شعر قرن ششم و پیوند استوار آن با فرهنگ و زبان عامه میان اهل تحقیق مطرح است در شعر خاقانی نمود و جلوه‌ی خاصی دارد «استفاده از اصطلاحات بازی‌های مختلف، اعتقادات عوام و عقاید خرافی و خواصی که در مورد حیوانات و اشیاء میان مردم معروف بوده، در این دوره رواج داشته است. موضوعاتی چون شکر خوردن

طوطی، ترسیدن شیر از آتش، گرگ و باران، مهره‌ی مار، بچه‌ی خواری گربه، ماه و کتان، افعی و زمرّد، شاد بودن طبع زنگی و امثال آن از پر کاربردترین عناصر در زبان شاعران این دوره است» (غلامرضایی، ۱۳۸۱: ۱۶۶).

تو نیز آموختی از شاه ایران که از خداوندی
نمی پرسد که ای طوطی شکر بار من چونی
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۶۸۲)

مهره‌ی مار به هر مار زده است
به کسی کز گزند رست، مده
(همان، ۸۰۰)

از ماه درفش تو مه چرخ
سوزان چو ز مه کتان بینم
(همان، ۲۷۱)

با توجه به گذشت قرن‌ها از متون منظوم، تعیین تمامی مصداق‌های زبان محاوره کاری دشوار و پر دامنه است، زبان محاوره بطور عام در واژگان و ترکیبات اسمی و فعلی خلاصه می‌شود و بطور خاص، مجموعه‌ای از نکته‌های دستوری و ساختاری است که از دیرباز در شعر کهن بازتاب داشته است و مهم‌ترین عناوین آن عبارتند از: اتباع، اسم صوت، مشاغل و اصطلاحات مربوط به آن ضرب‌المثل‌ها، اعتقادات عوام، خبیثات، قصه‌های عامیانه، بازی‌های کودکان، تکرار واژه‌ها، رسوم عوام، اعداد، مبهمات، شبه جمله، اصطلاحات اهل بازار و غیره. در این‌جا مطابق عناوین دستوری و سبکی بالا، به طور جداگانه هر کدام از آن‌ها را در صورت لزوم تعریف نموده و ضمن آوردن مصداق‌های شعری از دیوان خاقانی به نقد، بررسی و تحلیل نمونه‌ها و داده‌ها پرداخته خواهد شد:

۱- اتباع:

اتباع مصدر باب افعال^۲ در لغت به معنی پیروی کردن است و در اصطلاح دستور «لفظی است مهممل و بی معنی یا فاقد معنی روشن که به دنبال اسم یا صفت می‌آید، برای تأکید و گسترش معنی آنها یا بیان نوعی مفهوم جنس و قسم» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷: ج ۲، ۹۸) اتباع را باید از مصداق‌های زبان محاوره دانست، زیرا در نوشته‌های رسمی به کار نمی‌رود، و «بیشتر اختصاص به تداول عامه دارد، ولی گاهی در شعر گویندگان نامی قدیم و نیز در آثار شعرا و نویسندگان امروز هم دیده می‌شود» (همان، ۹۹).

در دیوان خاقانی به نسبت دیگر شعراء، توجه ای به اتباع نشده است: شور و مور، کژ مژ و تار و مار از معدود اتباع های دیوان خاقانی است:

شور و مورد^۳ حسودانش اگرچه گه لاف
شار و مارند و نفر با نفر آمیخته اند
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۲۰)

من ار باشم، ارنه سگ آستانات
ز هندی کژمژ سخن در نماند
(همان: ۵۹۵)

ترا کعبه دل درون تار و مار
برون دیر صورت کنی زرنگار
(همان: ۷۷۶)

بیش ترین اتباع را را باید در شاهنامه فردوسی و سروده های مولانا سراغ گرفت، به ویژه اتباع تال و مال (صورت دیگری از تار و مار) و کژ و مژ:

تہمتن به زابلستان است و زال
شود کار ایران کنون تال و مال
(فردوسی، ۱۳۷۰: ج ۲: ۶۶۷)

عاشق در این ره چون قلم کژمژ همی رفتش قدم
بر دختر جان بهر او، پاکیزه مسطر ساختی
(مولوی، ۱۳۷۵: ج ۲، ۹۰۳)

۲- اسم صوت:

اسم صوت « لفظی است مرکب که معمولاً از طبیعت گرفته و خود بیانگر صدا هایی از قبیل صوت خاص انسان یا حیوان، صوت خواندن حیوانات و صوت به هم خوردن چیزی به چیزی است» (انوری، احمدی گیوی، ۱۳۷۷: ۱۰۲).

صدای حیوانات در شعر خاقانی بازتاب داشته و شاعر از بین این صدا ها، به هو، یا هو هو که اسم صوتی است برای آواز گوزنان، علاقه ای خاصی دارد. البته شاید از این جهت که این اسم صوت « به اصطلاح عرفا و اهل معنی به ناله و زاری به درگاه خداوند نیز نظر دارد» (سجادی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۱۶۴۸).

هو وهوگویان مریدان هوی هوی اندر دهان
چون صدف، تن غرق اشک و سینه عطشان آمده
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۳۶۹)

برکوه چون لعاب گوزن اوفتد به صبح
هوویی گوزن وار به صحرا بر آورم
(همان، ۲۴۳)

خاقانی با حسن تعلیل بسیار زیبا و با بهره جستن از صنعت جناس تام و ایهام، همین برداشت را در باره‌ی عفو (اسم صوت سگ) با عفو به معنی اظهار پشیمانی در درگاه خداوند تعالی به کار برده است :

سگی کردی کنون العفو می گو گر پشیمانی که سگ هم عفو می گوید، مگر دل شد پشیمانش
(همان، ۲۱۴)

با اسم صورت فُلقُل هم این چنین هنرنمایی می کند:

بلبله در قلقل آمد، قل، قل ای بلبل نفس تازه کن قولی که مرغان قلندر ساختند
(همان، ۱۱۱)

هم چنین : شیبهه : بانگ اسب (۵)، صریر: آواز قلم (۱۰۱، ۲۹، ۲۶۴)، صَهیل : بانگ اسب (۲۹)، طَراق: صدا و آوازی است که از شکستن چیزی مانند چوب و استخوان پدید می آید (۲۳۶، ۸۷۹)، عفف : آواز سگ (۷۸۱)، غُل و غُل و غُلغُل: صدای ریختن شراب در گلو و کوزه (۱۱۱، ۹۱۷)، قَرَقَر: صدای کبوتر، شتر یا شکم را گویند. (۵۴) قهقهه: آواز فرو ریختن شراب از صُراحی (۴۲۶، ۸۳۶)، گُم گُم : آواز کندن زمین (۵۴، ۸۴۳، ۹۱۷) و....

۳- مشاغل و اصطلاحات مربوط به آن :

با بررسی دیوان خاقانی می توان به این نتیجه رسید که شاعر تقریباً همه مشاغل روزگار خود را در اشعارش آورده و در برخی از موارد، اصطلاحات مربوط به آن را هم بیان کرده است که تفصیل آن در این مجمل نمی گنجد. اما آن چه به زبان محاوره نزدیک تر است، فهرست وار نقل می گردد :

آینه (آینه) گردان (= آرایشگر، آبدار، آبد، حلوایی، حلواگر، ریسمان فروش، طبخ گر، مطبخی، قفلگر، نعل بند (ی) :

نی نی به بزم عیدی و روزِ وغاش هست کیخسرو آبدار و سکندر عَلم برش
(همان، ۲۲۵)

تخم پيله است آن به دیباجی سپار زعفران است این به حلوایی فرست
(همان ۸۲۰)

برخی از شغل ها در دیوان خاقانی چنان که در تداول عامّه شایع است به صورت مخفف به کار رفته است، مانند : بُندار (بُنه دار)، پیلور (پيله ور) جوله (جولاهاه)
بندار چون ز ری سوی تبریز می رسد نان جُوین خورد از آن و آکمه زین

(همان، ۷۹۷)

در همه طبله‌ی فلک، پیلور زمانه را نیست به بختِ خصمِ تو، دارویِ دردِ مُدبری

(همان، ۴۳۱)

چون گربه پرخیان و چون موش نقب زن

چون عنکبوت جوله و چون خرمگس عوان

(همان، ۳۱۳)

اضافه کردن اسم شخص به شغل هم، از موارد کاربرد عامیانه است :

بهرام ننگرد به براهام، چون نظر برخان و خوان **لُنْبِكِ سَقَا** بر افکند

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۴۰)

دقایقی که مرا در سخن به نظم آید به سر آن نرسد وهم **بوعلی دقاق**^۴

(همان، ۲۳۶)^۵

آشنایی خاقانی با زندگی عوام و اصطلاحات روزمره‌ی آنان و حتی ابزار و وسایل کار اهل حرفه و پیشه از شعرش پیداست. به عنوان مثال در قصیده‌ی سوگند نامه‌ی خویش که آن را با چاشنی طنز و هزل درآمیخته است بسیاری از ابزار و آلات حرفه‌های گوناگون را به کار گرفته است، جهت اختصار ابیات ذیل نقل می‌گردد:

به دَفه‌ی جد و ماسوره و کلاوه‌ی چرخ به آبگیر و به مشتوت و میخ کوب و طناب
 به لوح پای و به پاچاه و قَرَقَر بَکَرَه به نایژه به مَکوک و به تار و پود ثیاب
 به تیشه‌ی پدر و مِثَقَب و کمانه و مُقَل به خرط مهره‌ی گردون و پره‌ی دولاب...

(همان، ۵۴)

همچنین ابره (۶۶)، پرنج (۶۳)، تیشه، منقار، مسمار (۸۹۲)، خشتک (۳۷)، دوکدان (۲۴۲)، غلبیز (۶۸۰)، کفلیز (۶۲۲)، گج زنده (۴۲۳)، مروه (۵۱۳)، میزهر (۱۲۲)، مسطر (۱۲۶).

۴- ضرب المثل ها

خاقانی از جمله شاعرانی است که امثال و حکم در شعرش به وفور یافت می‌شود، و این نشان از اجتماعی و مردمی بودن شعر اوست.

به طور کلی ضرب المثل ها به سه صورت در شعر خاقانی کاربرد دارد، نخست آن که شاعر اشاره صریح به استفاده از ضرب المثل رایج در میان عوام در شعر خود دارد :

من آن دو لفظ مثل سازم از کلام عوام به وقت آنکه ز هر شوخ چشمم آید خشم

که مرد را زه چشم است بسته تا رگ..... که چون دریده زه..... بریده شد زه چشم
ناصر خسرو بیش از دیگر شعراء، به این گونه ضرب المثل ها توجه دارد، از جمله:
مکن چنان که در این باب عامیان گویند: «چو سر برهنه کند تا به جان بکوشد کل»
(ناصر خسرو، ۱۳۶۸: ۱۹۳)^۶

دیگر آنکه شاعر فقط اشاره به مثل بودن آن می کند، اما شیوهی بیان، حکایت از عامیانه بودن این ضرب المثل ها دارد.

هان و هان تا ز خری دم نخوری	ور خوری این مثلش گوی نخست
که خری را به عروسی خواندند	خر بخندید و شد از قهقهه سست
گفت من رقص ندانم بسزا	مطربی نیز ندانم به درست
بهر حمالی خوانند مرا	کآب نیکو کشم و هیزم چُست

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۸۳۶)

در جایی دیگر گوید :

آن مثل خواندی که مرغ خانگی دانه ای در خورد، پس گوهر بزاد
(همان، ۱۳۵۹)^۷

سیم آنکه، شاعر بدون هیچ گونه اشاره‌ای، از ضرب المثل های عوام سود جسته است مورد اخیر، در دیوان خاقانی به فراوانی بکار رفته. نظیر: دم روباه گواه او بودن، کوه به کوه نرسیدن ولی آدم به آدم رسیدن، پارسال دوست و امسال آشنا و....

دبیر ما به صفت روبه است گواه دُم او	بلی هر آینه روباه را دُم است گواه
همی به سجده نظافت دهد مساجد را	بلی مُنظف مسجد بود دُمِ روباه

(همان، ۹۲۰)

باور نکردمی که رسد کوه سوی کوه	مردم رسد به مردم باور بکردمی
کوهی بُد این تنم که بدو کوه غم رسید	من مردمم چرا نرسیدم به مردمی

(همان، ۹۳۷)

ای پار دوست بوده و امسال آشنا وی از سزا بریده و بگزیده ناسزا
(همان، ۵۵۴)

و همچنین: گِل به بیل کسی داشتن (۴۰)، گرد ران با گردن است (۶۲)، آتش از خیار بر آمدن یا نیامدن (۱۸۵)، پیل را هندوستان یاد آوردن (۴۷۴)، خر را به عروسی خواندن (۸۳۶)، سگ گزیده از آب می ترسد^۱ (۶۱ ۲۸۹)، گرگ گزیده از آب می ترسد^۲ (۵۶، ۲۵۴).

۵- اعتقادات عوام

بسیاری از اعتقادات و پندارهای خرافی که اغلب، حاصل جهل می باشد، قرن های متعددی در بین مردم شایع و رایج است و چه بسا اعتقاد راسخ بدان داشته و کاربرد فراوان آن در نظم و نثر گواه این حقیقت است.

پندار عوام درباره‌ی چگونگی تشکیل مروارید در صدف:

این که چگونه مروارید در صدف تشکیل می گردد؛ موضوعی است که علم امروز به حقیقت آن پی برد. اما قرن ها پیش عوام اعتقاد داشتند، هنگامی که اولین باران بهاری باریدن می گیرد، صدف به کرانه‌ی ساحل می آید و قطره ای از آن باران را در خود می پرورد و تبدیل به مروارید می کند. خاقانی بر اساس همین اعتقاد است که می گوید:

آب باران خور، صدف کردار گاه تشنگی ماهی آسا هیچ آب از آبدان کس مخور
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۷۷۶)^{۱۰}

افعی و زمرد:

اعتقاد به این موضوع که نگاه کردن افعی به زمرد باعث کوری او می شود، در شعر خاقانی بازتاب گسترده دارد:

فلک افعی تن، زمرد سلب است دفع این افعی پیچان چه کنم

(همان، ۲۵۰)^{۱۱}

چشم زخم:

اگرچه اشاره‌ی صریح قرآن کریم (قلم / ۵۱) به چشم زخم سبب شده است که اعتقاد به آن در بین مسلمانان یک امر خرافی تلقی نگردد، اما عبارت هایی نظیر چشم بد دور، بنامیزد و کارهایی نظیر دود کردن اسپند و آویختن مهره ها و تعویذها و حرزها بر گردن که در میان عامه‌ی مردم متداول است از تبعات این اعتقاد است (خرمشاهی، ۱۳۷۸: ج۲، ۹۰۶-۹۰۹) که در ادب فارسی به ویژه شعر خاقانی بازتاب فراوان داشته است:

تارخ و رای تو را در نرسد چشم بد مردم آن چشم ها جمله سپند تو باد

(خاقانی، ۱۵۷: ۵۸۷)

سپهر مهره‌ی بازوی^۳ بندگان تو گشت
از آن قبل ز قبتتول فنا شده است آزاد
(همان، ۸۵۰)

اعتقاداتی از قبیل: اولادالزنا (کرم شب تاب) با طلوع ستاره‌ی سهیل هلاک می شود (۱۸)،
بوتیمار در کنار آب دریا می نشیند و آب نمی خورد که مبادا آب کم شود (۱۹۶)، به انسان
پرشان تلقین می کردند که جن گیر، دیو ترا در شیشه کرده است و به این وسیله او
سلامتی خود را باز می یافت (۸۳)، ماه سبب پوسیده شدن کتان می شود (۲۷۱)، برای زود
آمدن کسی، نام او را بر نعل می نوشتند و در آتش می نهادند (۲۶۱، ۳۶۴ و...) و بسیاری از
این دست.

۶- خبیثات

دشنام و به تعبیر امروز فحش دادن و حرف های رکیک زدن در بین مردم کوچه و بازار
رواج دارد. البته این امر بیشتر در بین مردم عامی و بی سواد شایع است و درس خوانده ها
نیز به نسبت عوام کمتر دچار این بیماری هستند. شاعرانی «مانند سوزنی سمرقندی، حکیم
جلال کوشکی قائی، روحی ولواجی، انوری و نظایر آنان، به حدّی در هجو و هزل مبالغه
می کنند که در همه‌ی دوره های ادبی بعد به عنوان شاعران هجو گوی بد زبان شاخته
شده اند.» (رزمجو، ۱۳۷۲: ۹۲) از قرن ششم اندک اندک بازار هجو و بد زبانی گرم می
شود و سخنان رکیک، بخشی از دیوان شاعران را به خود اختصاص می دهد، خاقانی نیز
علیرغم ادعایی که کرده است^۴ «برخی از شاعران معاصر و استاد و شاگرد و پدر و همسر و
دختر خود را نیز هجو کرده است و بیش از همه به هجو رشید و طواط پرداخته است»
(شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۵۴). تاجایی که شاعر استاد خود را «سگ دامغان» خطاب می کند،
«و در بسیاری از اشعارش به تعریض او را بد کیش و بی دین می خواند و به اسماعیلیان
نسبت می دهد و مخصوصا در تحفه العراقین نیز او را زیاد هجو می کند.» (خاقانی، ۱۳۵۷:
مقدمه سجادی، ص چهل و هشت) :

دزد گوهر های من، طبع خَرَف سان او
خاصه سگ دامغان دانه دام مغان
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۶۶)

از لگد کوب حادثات سخت شکسته دلم
 پیش بزرگان ما آب کسی روشن است
 بسته خیالم که هست این خلل از بوالعلا
 کآب ز پس می خورد بر صفت آسیا
 فعل سگ غرچه است قدح خر روستا
 رنج دلم را سبب گردش ایام نیست
 (همان، ۳۸)

بدترین نوع بد زبانی در دیوان خاقانی متوجه رشید الدین وطواط است شاعر با پیاپی آوردن کاف تحقیر و توهین، که در نوع خود کم نظیر است، انواع ناسزا را نثار او کرده است :

این گربه چشمک این سگک غوری غرک
 با من پلنگ سارک و روباه طبعک است
 خنبک زند چو بوزنه، چُنَبک زند چو خرس
 خرگوشک است خنثی زن مرد در دو وقت
 بوده سگ رمنده و اکنون به بخت من
 این پشم سگ که... سگش خوانم از صفت
 چون یوزک قمی جهد از دست اعوان
 گرد غزالکان و گوزنان بزم شاه
 گردست و پاش چون سگک کهف بشکنی
 بینام هم کنونش چو بید استرک خصی
 خاقانیا گله مکن او از سگان کیست
 این گربه چشمک زشت کافرک
 این خوک گردنک سگک دمنه گوهرک
 این بوزنینه ریشک پهنانه منظرک
 هم حیض و هم زناش گهی ماده گه نرک
 شیرک شدست و گرگک و از هردو بترک
 چون... سگ برهنگ و سرخ پیکرک
 با دوستکان رود... گفتار در برک
 فحلی کند چو گور خرک گرد مادرک
 هم برنگردد از دشمن این سبک سرک
 این بد گر شغالک و توسن رگ استرک
 خود صیدکی کند سگک استخوان خورک
 (همان، ۷۸۰ و ۷۸۱)

کشخان: بی غیرت و بی اعتنا در حفظ ناموس خانواده.

وین طرفه که موبدی گرفته است
 بر یک دو کشیش رنگ کشخان
 (همان، ۳۴۲)

۷- قصه های عامیانه:

بازتاب قصه های عامیانه در شعر خاقانی سبب شده است که شعر شاعر رنگ و بوی زبان محاوره به خود گیرد و انسان در یک نگاه، تصوّر می کند که در میان مردم کوچه و بازار است و داستان را از زبان آنان می شنود. اگرچه خاقانی در اغلب این موارد به طور اجمال و اشاره سخن می گوید. به عنوان مثال در بین عوام شایع است که « زیره را آب نمی دهند و به وعده ی آب دادن پرورش می دهند، چه، اگر به آن آب دهند، ثمر نمی دهد، و این قصه

و مثل است و زیره زراعت نمی شود و در بیابان می روید. « (لغت نامه‌ی دهخدا ذیل زیره) :

زیره آبی دادشان گیتی و ایشان بر امید ای بسا پلپل که در چشم گمان افشانده اند
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۰۶)

در وعده خورد خونم پس داد وعده‌ی کژ زان خون که نیست چندین، چندان چه خواست گویی
چون پلپلم بر آتش نعره زنان و سوزان کز زیره آب دادن جانان چه خواست گویی
(همان، ۶۸۱)

ماجرای « کرده‌ی قصّار (رختشوی) و عقوبت حدّاد » بر گرفته از قصّه‌ای است که در بین عوام شایع است. ماجرا از این قرار است که « قصّاری جامه‌ی مشتری گم کرده و بگریخت، صاحب جامه، حدّادی را با جامه‌ی رنگین بدید، او را بگرفت و گفت قصّار را پیدا کن. » (دهخدا، ۱۳۷۴، ۳: ۱۳۲۷)

جرم ز شاگرد پس عتاب بر استاد اینت بد استاد از اصدقای صفاهان
کرده‌ی قصّار و پس عقوبت حدّاد این مثل است آن اولیای صفاهان
(خاقانی، ۱۳۵۷، ۳۵۶)

اگرچه اصل داستان « زن حلواگر و گدا » در هیچ یک از منابع قابل دسترس دیده نشد، اما از همین اشاره‌ی شاعر می توان به عامیانه بودن قصّه پی برد :

دانی حدیث آن زن حلواگر و گدا گفتا چنین کنی، به مکافا چنین خوری
(همان، ۹۳۴)

هم‌چنین: ماجرای مار و باغبان (۶۰۱، ۷۵۹، ۸۳۶، ۸۵۹)، مرغ خانگی و گوهر زادن او (۸۹۵)، خلیفه و سقا (۲۴۶)، امتحان کردن چشم احوال (۵۱۷) و....

۸- بازی های کودکانه

برخی از بازی های کودکان که در عصر خاقانی در میان بچه‌های کوچه و بازار رواج داشت، در شعر شاعر بازتاب فراوانی داشته است؛ از جمله :

آلوی جُنابه : آلویی که برای شرط بندی و بازی جفت و طاق کودکان به کار می رود :
به کلبه و به سفال و و ترازوی نارنج به جفت و طاق آلوی جنابه و به جناغ
(همان، ۵۴)

ترازوی نارنج : کودکان با پوست نارنج ترازو ساخته و با آن بازی می کردند :

بس طفل که آرزوی ترازوی زر کند نارنج از آن کند که ترازو کند ز پوست
(همان، ۸۳۹)

نی سواری :

این بازی هنوز هم در بین کودکان روستا رواج دارد. و آن چنان است که کودکان نی را اسب خود فرض می کنند و آن را در میان پا گذاشته و می دوند :

مردان دین چه عذر نهندم که طفل وار از نی کنم ستور و به هراً بر آورم
(همان، ۲۴۶)

همچنین بازی های دیگر نظیر: سرمامک (۵۳، ۳۲۳)، شیشه‌ی بازیچه (۴۲)، شیشه‌ی نارنج (۲۹۵، ۸۸۳)، بازی با فرفره (۵۳)، طباطاب (۵۳)، طشت و خایه (۳۱۲)، سفال بازی (۱۱) و کعب بازی یا قاب بازی (۴۱) و... در دیوان خاقانی آمده است.

۹- تکرار واژه

اگرچه تکرار واژه در همه جا از مصداق های زبان محاوره محسوب نمی گردد، اما در برخی از موارد، بی تردید حکایت از زبان عوام دارد، نظیر : دل دل کنان، دل دل گفتن، آه آه، زر زر کردن (دائم از زر و مال دنیا سخن گفتن)، نوش نوش و غیره.

بغدادِ جان ها روی او، طرّار دل ها موی او

دل دل کنان در کوی او، چون خود فراوان دیده‌ام

(همان، ۴۵۳)

گفتم که ز راه راه و دلدل کم کن بنگر که من آه آه و دل دل گویم

(همان، ۷۲۷)

زرزر کنند یاران، من جوجوم که در کف جز جان جوی نبینم و جز رخ زری ندارم

(همان، ۲۷۹)

گفته بت نوش لب، با لب تو نوش نوش برده می هم‌چو زنگ از دل تو زنگ هم

(همان ۲۶۴)

۱۰- رسوم عوام

شاعر که در بین همین مردم کوچه و بازار زندگی می کند، مسلّم است که تابع بسیاری از رسم های رایج روزگار خویش است. با مطالعه‌ی مرثیه های جانسوزی که خاقانی در سوگ فرزند خود، رشید الدین سروده، نشان می دهد که تا چه اندازه مغلوب

رسوم روزگار خود بوده است. در واقع این مرثیه ها یک دید کلی و تقریبا جامع از رسوم مردم روزگار، به دست خواننده می دهد.

هنگام عزاداری گیسو ها را می بریدند :

گیسوی چنگ ورگ بازوی بریط ببرید گریه از چشم نی تیز نگر بگشایید

(همان، ۱۶۰)

هنگام عزاداری گیسوی بافته شده را باز و پریشان می کردند :

جیب و گیسوی وشاقان و بتان باز کنید طوق و دستارچه‌ی اسب و ستر بگشایید

(همان جا)

هنگام مرگ عزیزان، بالای بام شیون می کردند :

بامدادان همه شیون به سر بام برید ز آتشین آب مژه موج شرر بگشایید

(همان جا)

هنگام عزاداری هر چه که زیور و زینت آلات محسوب می شد، از خود دور می کردند:

ای نهان داشتگان موی ز سر بگشایید وز سر موی سر آغوش بزر بگشایید

ای تذران من آن طوق ز غبغب ببرید تاج لعل از سر و پیرایه ز بر بگشایید

آفتابم گرو شام و شما بسته حلی آن حلی هم‌چو ستاره به سحر بگشایید

مهره از بازو و معجز ز جبین باز کنید یاره از ساعد و یک دانه ز بر بگشایید

موی بند بزر از موی زره ور ببرید عقرب از سنبله‌ی ماه سپر بگشایید

(همان، ۱۶۱)

طیب بر سر بالین حاضر می شد و مبلغی را به عنوان « پا رنج » و به تعبیر امروز ویزیت دریافت می کرد :

هدیه پانچ طبیبان به میانجی بنهید خواب بیمارپرستان به سَهَر باز دهید

(همان، ۱۶۳)

در آخرین لحظات کفن را از روی چهره‌ی میت بر می داشتند تا خانواده و اطرافیان نزدیک، برای بار آخر با مرده وداع کنند. این رسم هم اکنون نیز در بعضی از مناطق مرسوم است :

این توانید که مادر به فراقِ پسر است پیشِ مادر، سرِ تابوتِ پسر بگشایید

پدر سوخته در حسرت روی پسر است کفن از روی پسر پیشِ پدر بگشایید

(همان، ۱۶۲)

هم‌چنین رسم بود که جرعه‌ی پایانی شراب را به نیت ارواح روی خاک می ریختند و این موضوع در شعر خاقانی از بسامد بالایی برخوردار است (۱۸، ۳۲، ۱۰۶، ۱۹۷، ۳۳۲، ۳۶۲، ۴۹۲ و...)، چون جمعی از فقرا و مساکین را مهمانی می کردند، مقداری از طعام را هنگام رفتن به آنان می دادند که به آن دندان مُزد می گفتند. (۳۶۹، ۴۵۰، ۶۵۷، ۷۷۱) هنگام حمل تابوت بر سر آن ترنج قرار می دادند (۵۴۴) و....

۱۱- اعداد

اعداد در زبان محاوره از قدیم به شکل های گوناگون کاربرد داشته و در شعر فارسی نیز این شیوه دنبال شده است. اگر بخواهیم شعر خاقانی را از نظر بسامد موضوع مورد بررسی قرار دهیم؛ اعداد در شعر او یکی از پر کاربردترین موضوعات محسوب می گردد. به ویژه اینکه شاعر آن را به گونه‌های مختلف به کار برده است:

به صورت تخفیف: چار، چارم، چل، چله

پس از چندین چله در عهد سی سال شوم پنجاهه گیرم آشکارا

(همان، ۲۵)

هادی مهدی غلام، امی صادق کلام خسرو هشتم بهشت، شحنه‌ی چارم کتاب

(همان، ۴۴)

جاه او در یک دو ساعت بر سه بُد و چار طبع

پنج نوبت می زند در شش سوی این هفت خوان

(همان، ۳۲۷)

به صورت تخمین

«در هنگام تردید و تخمین، دو عدد متوالی از یک مرتبه یا طبقه را با هم به کار می برند و در این صورت، عدد کوچک را نخست می آورند» (انوری و گیوی، ۱۳۷۷: ۱۷۳).

پر کاربردترین بخش شعر خاقانی در بخش اعداد، تخمین است. یک دو، یک دو سه، دو سه، سه چار، پنج شش، هفت هشت، نه ده، ده یازده و.....

به یک دو شب که سه چار اهل پنج و شش ساعت

به هفت هشت جیل نه ده آرزو راندم

به بیست سی غم و چل پنجه آندهان چون صید

به شصت واقعه هفتاد روز درماندم

(خاقانی، ۱۳۵۷، ۷۸۷)

به صورت کسر

پنج یک، ده یک، صد یک و...

از تن عقل پنج یک بر گیر سه و یک خور به روی خرم صبح

(همان، ۴۶۵)

ای صد یک عشقت خرد، جان صیدت از یک تا به صد

چشم تو در یک چشم زد، صد خون به تنها ریخته

(همان، ۷۵۴)

۱۲- مبهمات

مبهمات « کنایاتی هستند که در معانی آنها یک نوع ابهام است » (خیامپور، ۱۳۸۲: ۳۳)

برخی از مبهمات در زبان غیر رسمی و محاوره ای کاربرد فراوانی دارد: مانند فلان، فلانی، بهمان. البته در دیوان خاقانی به نسبت معاصرانش^{۱۴} از مبهمات کمتر استعمال شده است:

شهری به فتنه شد که فلانی از آن ماست ما عشق باز صادق و او عشق دان ماست

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۷۸)

گرچه داند کاین نثار از بهر کیست تا نگویم بر فلان خواهم فشانم

(همان، ۱۴۱)

در فلان تاریخ دیدم کز جهان چون فرو شد بهمن، اسکندر بزاد

(همان، ۱۸۵۹)

گفتا ز برای عشق بازی بی‌ریدستند موی بهمان

(همان: ۳۴۹)

۱۳- شبه جمله

شبه جمله « کلمه یا گروهی از کلمه‌ها است که اغلب برای بیان حالات عاطفی و احساسی گوینده به کار می‌رود. مانند حالت درد، تحسین، تعجب، شادی، افسوس، امید و آرزو، تحذیر مانند آنها » (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷: ۲۴۰).

یکی از ویژگی‌های بارز شعر خاقانی کاربرد شبه جمله است. صوت‌های زه (۹۳۰)،

زهی (۴۹، ۲۰۰، ۹۱۹)، آوخ (۸۱۴)، ها (۱۹۶) و...

سخنهایش موزون عیار آمد آوخ که ناقد بجز ژاژ خایی نیابی

(همان، ۴۱۹)

و هم‌چنین صوت به صورت تکرار که بر چاشنی زبان محاوره افزوده است : ها و ها (۱۰۳)، های و های (۶۰۷)، آه آه، بَخ بَخ، خَه خَه، وَه وَه و... نشان از بسامد بالای این نوع از زبان محاوره در دیوان خاقانی است :

بَخ بَخ ای بخت و خَه خَه ای دلدار هم وفادار و هم جفا‌بردار

(همان، ۲۰۰)

از دهان دین بر آمد آه آه چون فرو شد ناصرالدین ای دریغ

(همان، ۷۸۰)

۱۴- واژه‌ها

برخی از واژه‌ها فقط در میان توده‌ی مردم کاربرد دارد و به طور معمول در زبان رسمی جایی ندارد، اما شعرا خودآگاه یا ناخودآگاه این نوع از واژه‌ها را در شعر خود به کار می‌برند. دکتر غلامرضایی (سبک‌شناسی شعر، ص ۲۱۹) واژه‌های اُشْتَلَم به معنی داد و فریاد و گاز به معنی گزیدن به دندان را از لغات عامیانه ذکر کرده اند :

با من امروز فلک را به جفا اُشتی نیست همه اُشْتَلَم است

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۷۵۰)

خاقانی اُشْتَلَم به زبانی کند چو تیغ بفنک سیر که بابت این اُشْتَلَم تویی

(همان، ۹۳۲)

پیغام دادمش که نشانی بدان نشان کز گاز بر کناره‌ی لعلت نشان ماست

(همان، ۷۸)^{۱۵}

در بیت فوق عبارت « نشانی بدان نشان » از تعبیرات زبان محاوره است، چنان‌که امروزه گفته می‌شود : نشان بدان نشان.

۱۵- ترکیبات اسم

انواع ترکیبات اسمی، وصفی، قیدی و مصدری در دیوان خاقانی وجود دارد که بخش قابل توجهی از آن برگرفته از زبان عوام می‌باشد؛ از آن جمله است :

گربه چشم (۹۱۳)، گرگ اُشتی (۱۰۸)، انگشت نما (۷۰۳)، رو نما (۴۶۱)^{۱۶} بره‌ی دو مادری (۶۸۸)، تهی کیسه (۳۷۶)، نو کیسه (۲۰۰)، بی نمکی (۳۸۴)، سگجان (۶۳)، هم

کاسه(۴۱۸)، گرسنه چشم(۹۲)، سر زده(۱۵۱)، مستراح(۸۵۵)، شیر بها(۶)، گاوریش (احمق)، هم کاسگی، برادر خواندگی و صدها ترکیب از این دست.

کی عجب گر گاوریشی زرگر گوساله ساز طبع صاحب کف بیضا بر نتابد بیش از این (همان، ۳۳۷)

هم کاسگی ذره بس فخر نیست آن را کر خور خواره آمد و از ماه نو خلالش (همان، ۲۲۹)

خواجه چو نامم بر برادر خواندگی راند خراج خویش بر قیصر نویسم (همان، ۹۰۵)

۱۶- افعال و ترکیبات فعلی

شامل: فعل در ساختارهای مختلف صفت مفعولی، فاعلی مصادق جعلی می باشد. طبیعی است که فعل از پر کاربردترین اقسام کلمات است، اما آن چه که باعث شگفتی است استفاده‌ی فراوان خاقانی از ترکیبات فعلی است که جزء زبان محاوره به شمار می‌آید. بیان همه‌ی این موارد در این مجمل نمی‌گنجد. اما مهم‌ترین آنها عبارتند از: ناف مشک به سیر شناختن(۸۸۸)، گل به بیل کسی داشتن(۴۰)، آباد برخرابی(۶۷۸)، آب زیر کاه بودن(۳۱۳)، پشت دست خابیدن(۵۸۹)، جان سگ داشتن(۴۲۴)، خانه فروشی زدن(۵۹۶)، ناف بر عیش یا غم زدن(۳۶۴)، هم زانو نشستن(۶۵۰)، هم کاسه گرداندن(۲۱۲)، آب وا نخوردن = درنگ نکردن(۶۷۴)، نعل در آتش نهادن(۵۷۳)، امروز را فردا کردن، سگ دمی کردن (چاپلوسی کردن)، کیسه لاغر شدن، زبان موی شدن، و....

کجا یک وعده ای دادی که در و هزار امروز را فردا نکردی؟

(همان، ۶۷۵)

مردی، چرا روی به درِ عامه طفل وار شیری، چرا کنی ز سرِ لابه سگ دمی

(همان، ۹۲۹)

کیسه هنوز فربه است از تو از آن قوی دلم چاره چه خاقانی اگر کیسه رسد به لاغری

(همان، ۶۸۸)

از مکن گفتن زبانم موی شد او هنوز از جور مویی کم نکرد

(همان ۵۸۱)

اگرچه شعر خاقانی در این زمینه، از نظر بسامد چندان قابل بحث نیست، اما اندک مواردی که در دیوانش مشاهده شد قابل توجه است. منادا هایی نظیر: ای عزیز مادر، جان پدر و های حاکی از نفوذ زبان محاوره در شعر او است.

ای عزیز مادر و جان پدر تا کی ترا
این به زیر تیشه دارد و آن به سایه‌ی دوکدان
(همان، ۳۲۷)

های: در تداول عامه، حرف ندا و خطاب است، چون آی و ای. (دهخدا، ۱۳۷۳: ۲۰۶۶۵)
های خاقانی بنای عمر بر یخ کرده‌اند
زو فُقع مگشای چون محکم نخواهی یافتن
(همان، ۳۶۱)

مولوی استاد این گونه کاربرد ها است که معمولاً جنبه‌ی طنز و استهزا دارد.

جان بابا گویدت ابلیس، هین تا به دم بفریبدت دیو لعین

(مولوی، ۱۳۸۴: ج۲، ۱۸۰)

۱۸- اصطلاحات اهل بازار

« علاوه بر زبان گفت و شنود و محاوره های عادی و جاری روزانه، هر یک از قشر های اجتماعی، هر صنف و هر دسته، و اهل هر رشته از دانش و هنر، لغت هایی خاص خود دارند که بعضی از آنها به گوش اهل زبان رسیده و کم و بیش وارد زبان عمومی شده است. » (محبوب، ۱۳۸۳: ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱)

در شعر خاقانی اصطلاحات اهل بازار بسیار بازتاب داشته است:

بازار خُلُقان فروش: از آنجا که خُلُقان جمع خَلَق به معنی کهنه است، می توان به این نتیجه رسید که در گذشته بازاری بوده است که به تعبیر امروز، در آن اجناس دسته دوم عرضه می گردید:

به بازار خُلُقان فروشان همت
طرازِ کرم را بهایی نبینم

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۹۳)

بیع به سر رفتن (نرفتن): انجام گرفتن (نگرفتن) خرید و فروش:

در بازاری که جان ز من، دل ز تو بود
چون بیع به سر نرفت، جان باز فرست

(همان، ۷۰۶)

نسیه و نقد

از نسیه و نقدِ زندگانی همه را
سرمایه جوانی است جوانی هم هیچ

(همان، ۷۱۲)

هم‌چنین: بازار شکستن (۵۳۰)، بازارگاه (۹۱۸)، بیعخانه (۲۴۰)، بیگاه (۸۳۴)، سلم (۲۶۳)، سودا (۸۹)، صرفه (۱۳۴)، صرفه دادن (۷۹۰)، مَن یزید؟ = چه کسی بیش تر می خرد؟ (۴، ۲۵۷) و غیره از جمله اصطلاحات به کار رفته در دیوان خاقانی است .

۱۹- تخفیف اسامی به شیوهی عوام :

چنان که امروزه اسامی را به صورت مخفف به کار می برند و در شعر معاصر نیز بازتاب داشته است نظیر کامی و انسی به جای کامیار و انسیه در شعر فروغ فرخزاد (فرخزاد، ۱۳۷۷: ص ۹۲ و ۴۵۷). در دیوان خاقانی نیز به معدودی از این کاربرد ها بر می خوریم:

احمشاد به جای احمد شاد :

حرزِ اُمم، حیرِ امامِ احمشاد قاضی شه پرور سلطان نشان

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۴۱)

مهرج به جای مه راجه :

هیبتش تاج از سرِ مهرج هند انداخته صولتش خون از دلِ طمغاج خان انگیخته

(همان، ۳۹۶)

رامز به جای رامهرمز :

از لعلِ بتان، شکرِ رامزِ نمزیم رخسار به خونِ دخترِ رزِ نرزم

(همان، ۷۲۵)

۲۰- واحد شمارش

در قدیم واحد شمارش نان، قرص یا گرده بوده است، این که خاقانی از لفظ « تا » استفاده می کند، حکایت از کاربرد آن در بین عامّه دارد، چنان که امروزه هم در زبان محاوره به جای واحد شمارش بسیاری از اجناس و اشیاء واژه‌ی (تا) را به کار می برند. (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷: ۲، ۱۷۵) خاقانی این لفظ را برای کعبتین، مهره و نان به کار می برد:

زین دو تا مهره‌ی سپید و سیاه که بر این سبز تخت نرد گذشت

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۵۳۷)

فلک زین دو تا نانِ زرد و سپید همه اجراء ناکسان می دهد

(همان، ۷۶۹)

در دیوان خاقانی دعا به شیوه‌ی عوام بازتاب وسیع دارد.
بنامیزد (به نام ایزد) :

روی است بنامیزد یا ماه تمام است آن زلف است بنامیزد یا تافته دام است آن
(همان، ۶۵۲)

چشم بد دور (باد):

چشم بد دور از من و راهم که راه آورد عشق ره روان را سرمه‌ی چشمِ روان آورده ام
(همان، ۲۵۵)

دور از تو (باد) :

با دشمن من ساخته ای دور از من در دوری تو سوخته ام دور از تو
(همان، ۷۳۳)

هم‌چنین: آباد بر خرابی (باد) ۶۷۸، دور از حالِ من (باد) ۵۷۲، دور از شما (باد) ۷۶۱، دور از
لبِ تو (باد) ۷۰۲ و....

۲۲- نفرین

نفرین نیز به شیوه‌ی عوام در دیوان خاقانی بازتاب داشته است، نظیر :

باد در دست و خاک بر سر (باد) :

آتش اندر جاه زن گو باد در دست تکین آبِ رخ در چاه کن، گو خاک بر فرق طغان
(همان، ۳۲۶)

خاک بر فرق (باد) :

ای خاک بر سرِ فلک، آخر چرا نگفت کاین چشمه‌ی حیات مسازید جای خاک
(همان، ۲۳۸)

مه : «حرف نفی به معنی نه. و این کلمه در مورد نفی کردن و رد کردن دو چیز با تکرار به
کار می رود و بیش تر به صورت نفرین. نه این باشد و نه آن. یا این مباد و آن نیز مباد، به
کار رفته است.» (سجادی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۱۴۸۶)

چو صرع آمیخت و عقلی، مه سر باد و مه دستارش

چو دزد افتاد بر باری مه خر باد و مه پالانش

(همان، ۲۱۱)

مه خاقانی و مه کام که دارد طمع خام کز آن فتنه‌ی ایام چه انعام توان خواست
(همان، ۵۶۵)^{۱۷}

سوگند خوردن به شیوهی عوام در دیوان خاقانی هم بازتاب داشته است.

به خاک پای (کسی) :

مرا گویی چه سرداری؟ سرِ سودایِ او دارم
به خاک پایِ او کامیدِ خاکِ پایِ او دارم
(همان، ۶۳۶)

به خاک کسی سوگند خوردن :

هنوز هم در زبان عوام مرسوم است که به خاک مرده سوگند می خورند، خاقانی نیز در مرثیه‌ی امام محمد یحیی در قصیده‌ای با ردیف خاک می گوید :

سوگند هم به خاکِ شریفش که خورده نیست زو به نواله‌های دهنِ ناشتای خاک
(همان، ۲۳۷)

سوگند به وفا (و دوستی) :

نظیر آن چه امروزه به رفاقت و دوستی هم سوگند می خورند یا سوگند می دهند :

ساربانا به وفا بر تو که تعجیل نمای کز وفایِ تو ز من شکر مَوْفًا شنوند
(همان، ۲۰۲)

۲۴- کنایات

«زبان شعری خاقانی، مبتنی است بر لغت سازی و ترکیب سازی و تعبیرهای بدیع و به کار گرفتن مفاهیم مجازی و کنایی فراوان، آن چنان که می توان گفت که خاقانی از این جهت بر اکثر شاعران فارسی زبان مزیت دارد.» (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۱۹۹) «و بسیاری از آنها را از زندگی عادی مردم و از اعتقادات عوام و از رسوم اهل حرفه و پیشه و امثال آن گرفته است. از این دست است :

ناف کسی را بر غم زدن، خانه فروشی زدن، آستین افشاندن، پر افشاندن، آب به آسیاب زدن، نعل در آتش نهادن، کشتی بر خشک راندن.» (همان، ۲۰۴ و ۲۰۵)

نافِ تو بر غم زدن، غم خور خاقانیا آن که جهان را شناخت، غمکده شد جان او
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۶۴)

عشق تو عقل مرا کیسه به صابون زده است و آمده تا هوش را خانه فروشی زند.
(همان، ۶۰۶)

صبح خیزان کاستین بر آسمان افشاندند پای کوبان دست همّت بر جهان افشاندند
(همان، ۱۰۵)

چه رانی کشتی اندیشه بر خشک گرت سوزی است طوفان تازه گردان
(همان، ۶۴۹)

۲۵- تلفظ های عامیانه

در زبان گفتار، تلفظ‌هایی وجود دارد که بر سهولت کاربرد و تسامح و تساهل کاربرد زبانی دلالت دارد و کلمات و ترکیبات به صورت حذف، قلب، ابدال، و افزایش هم تلفظ و هم نوشته می‌شود. این تغییر و تحولات فقط مختص زبان فارسی نیست؛ مثلاً اهل تحقیق درباره‌ی قلب گفته اند: «در تمام زبان‌های عالم موجود است و همه‌ی زبان‌ها این عادت دارند که بعضی کلمات را به طریق مقلوب ادا کنند و از این عمل گاهی دو لغت به وجود می‌آید که یکی اصل و دیگری مقلوب آن است، در زبان دری نیز به سبب اختلاط و امتزاج لهجه‌ها حروف به یکدیگر بدل می‌شود که نمونه‌ی آن در فرهنگ‌ها ضبط است و می‌توان بدانجا رجوع کرد.» (بهار، ۱۳۷۳: ج ۱، ۲۲۱)

مانند: پلپل، بُنجشک (گنجشک)، زَمَن (زمان)، کاشک (کاشکی)، درم (درهم)، اشتر.
مِحنت و حال ناپسند، اینت فتوح روز و شب پلپل و چشم درد مند، اینت دَوای آسمان
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۴۶۲)

کرسکان را ز چرخ چون بُنجشک در دم اژدها فرستادی
(همان، ۹۲۲)

مقتدای حکمت و صدر زَمَن کز بعد او گر زمین را چشم بودی بر زمن بگریستی
(همان، ۴۴۱)

زین خَلَف، جان منوچهر است شاد کاشک از خوابِ گران برخاستی
(همان، ۴۹۴)

پیش اشتر دلی چو خاقانی یادِ تو جز به جام جم نخورند
(همان، ۸۵۰)

هم‌چنین باشگونه (۷)، شَعُوذَه (۱۵۸)، سپید (۵، ۵۰ و...)، کاوین (۱۰۵)، پیل (۲۱۹) و موارد فراوان دیگر، پنخ = پنخش (۳۴۸)، نا گزر (۱۱۹، ۳۱۶)، بوزنه (۹۳۱)، دروگر (۱۹۳، ۳۲۳)

۲۶- نامیدن اشخاص با القاب ناپسند:

با اینکه قرآن کریم (حجرات / ۱۱) صراحت دارد که یکدیگر را با القاب زشت نخوانید، متأسفانه این عادت زشت از سر مردم باز نشده و از قدیم رواج داشته است. این که در وجه

تسمیه‌ی بهرام چوبین گفته اند^۵ که به خاطر بلندی قد و لاغر و ضعیف بودن به او چوبین گفته اند و در تاریخ به همین نام خوانده شده، از آن جمله است. خاقانی نیز همین لقب را برای او آورده است :

با اَمَل همراه وحدت کی شوی و چون شود
مردِ چوبین اسب با بهرام چوبین هم عنان
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۲۵)

زُهره چون بهرام چوبین، باره‌ی چوبین به زیر
آهین تن باره چون بادِ خزان انگبخته
(همان، ۳۹۷)

این که خاقانی شخصی را به نام علی همراه با لقب او یعنی موش گیر می آورد، و همچنین ابراهیم و عثمان که یکی به باد فتق و دیگری به غلمه (شهوت خواهی) معروف بودند، از نوع زشت نامی است که در جامعه‌ی دیروز و امروز هم رواج دارد :

به بادِ فَتَقِ بَراهیم و غَلَمَه‌ی عثمان
به دَبَه‌ی علی موشگیر، وقت دَباب
(همان، ۵۴)

اگر بوسعد طغلی و بونجم روبه در بیت ذیل از خاقانی اشاره به اشخاص باشد، از نوع همین زشت نامی است:

به دُنبه‌ی بُش بوسعدِ طُغلی از بوشهر
به فُنْدُزِ لبِ بُونَجْمِ روبه از تَهلاب
(همان جا)

نتیجه گیری :

از آن چه گفته شد بر می آید که زبان محاوره همزاد و همراه شعر فارسی است، نمونه های فراوانی از مصداق های گوناگون زبان محاوره در شعر رودکی، فردوسی، ناصر خسرو و سرانجام در دیوان همه‌ی شاعران در تمامی دوره ها نشان می دهد که هیچ دیوانی را سراغ نداریم که از زبان و فرهنگ عامه خالی باشد، بلکه هر چه از تولد شعر فارسی می گذرد بازتاب زبان محاوره در آن بیشتر احساس می شود. اهل تحقیق، انوری را نخستین کسی می دانند که زبان محاوره را به طور جدی وارد شعر کرده است. در همان زمان که انوری مشغول پیوند دو زبان رسمی و عوام بود، شاعر سترگ دیگری پا به عرصه‌ی ادب گذاشته بود که او نیز با زبان و فرهنگ عامه ارتباط بسیار نزدیکی برقرار کرده است، اما به دلیل

استواری سخن و قدرت بیان او، اهل تحقیق کمتر به این بخش از سخنش توجه کرده‌اند، اما تعیین مصداق‌های گوناگون زبان محاوره و شاهد مثال هایی که از خاقانی ارائه شد، حاکی از آن است که شاعر در استفاده از زبان و فرهنگ عامه و بیان رسوم و آیین و اصطلاحاتی که میان آنان جاری و ساری است، توفیق بیشتری از دیگران داشته است، زیرا قدرت و دقت و مهارت شاعر در بیان و ادای عبارات و تعبیرات به گونه‌ای است که زبان محاوره در شعر او مغلوب هنرنمایی شاعر شد، و فقط با ژرف نگری و دقت نظر می توان به این زبان دست یافت.

پی نوشت‌ها:

- ۱- ولی « در برخی از کتب قواعد، آن را از باب افتعال مانند اتحاد دانسته اند. » (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۷ : ۹۸)
- ۲- « این لغت از اتباع است و به معنی شوم و ضعیف باشد. » (سجادی، ۱۳۸۲: ج ۲، ۴۳۹)
- ۳- دقاق : آرد فروش
- ۴- هم‌چنین: یوسف نجار ، ص ۸۹۲
- ۵- موارد دیگر، ص ۳۵۷، ۳۸۵، ۴۴۹، ۴۹۶
- ۶- شواهد دیگر، ص ۶۰۱، ۷۵۹ و ۸۳۶
- ۷- هم‌چنین: ۳۲۵، ۴۷۹، ۶۴۸ و ۸۰۳
- ۸- موارد دیگر : ۳۳۶، ۵۴۵....
- ۹- شواهد دیگر: ص ۲۰۹ و ۳۶۶
- ۱۰- هم‌چنین، ص ۱۹، ۲۵۱، ۲۸۵، ۵۰۷
- ۱۱- مهره‌ی بازو: مهره‌ی ای که برای دفع چشم زخم بر بازو می بستند.
- ۱۲- در دو دیوانم به تازی و دری یک هجای فحش هرگز کس ندید
در همه دیوان من دو هجو نبینی در همه گلزار خلد، خار نیایی (خاقانی، ۱۳۵۷: ۸۷۳ - ۹۳۳)
- ۱۳- مراجعه به دیوان انوری و بررسی بسامد بالای مهمات شاهد این ادعاست.
- ۱۴- موارد دیگر: ص ۵۱۶، ۶۵۴ و ۶۷۸
- ۱۵- پول یا تحفه ای که داماد به عروس در اولین دیدار می بخشد.
- ۱۶- موارد دیگر : ۳۰۳، ۳۱۸، ۷۲۵، ۸۹۷
- ۱۷- «مردی بلند بالا و سیاه چرده بود و به سبب آن که ضخامتی نداشت (باریک اندام بود) او را بهرام چوبین خواندند.» فردوسی گوید:

به گرد سرش جعد مویی چو مشک	به بالا دراز و به اندام خشک
سیه چرده و تند گوی و سترگ	سخن آوری جلد و بینی بزرگ
هم از پهلوانانش باشد نسب	جهانجوی چوبینه دارد لقب

۱۸- ابوسعبد، ظاهراً با قرینه‌ی طفلی، نوعی گوسفند، ممکن است بوسعبد کنیه‌ی گوسفند باشد، چنان که در مصراع دوم بیت شاهد بونجم کنیت رویه است و احتمال ایهام به نام اشخاص نیز می رود که منظور شاعر بوده و ما نمی‌شناسیم. (سجادی، ۱۳۸۲: ج ۱، ۱۹۲)

منابع :

- ۱- قرآن کریم
- ۲- انوری، حسن، احمدی گیوی، حسن، (۱۳۷۶)، دستور زبان فارسی (ج ۲)، چ ۳، تهران، فاطمی.
- ۳- بهار، محمدتقی، (۱۳۷۵)، سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، چ ۸، تهران، امیرکبیر.
- ۴- خاقانی شروانی، (۱۳۵۷)، دیوان، چ ۲، تهران، زوار.
- ۵- خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۷۸)، حافظ نامه، چ ۹، تهران، علمی و فرهنگی.
- ۶- خرندزی زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد، (۱۳۸۱)، نفثه المصدور، چ ۱، تهران، توس.
- ۷- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۴)، امثال و حکم، چ ۸، تهران، امیرکبیر.
- ۸- رجبی، پرویز، (۱۳۸۳)، هزاره های گمشده (ساسانیان)، چ ۲، تهران، حیدری.
- ۹- رودکی سمرقندی، (۱۳۷۳)، دیوان، تنظیم، تصحیح و نظارت: جهانگیر منصور، چ ۱، تهران، ناهید.
- ۱۰- سجادی، سید ضیاء‌الدین، (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی، چ ۲، تهران، زوار.
- ۱۱- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۶)، سبک شناسی شعر، چ ۳، تهران، فردوس.
- ۱۲- صفا، ذبیح‌ا...، (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات در ایران، چ ۹، تهران، فردوس.
- ۱۳- ظفری، ولی‌ا...، (۱۳۷۵)، حبسیه در ادب فارسی از آغاز شعر تا پایان دوره زندیه، چ ۲، تهران، امیر کبیر.
- ۱۴- غلامرضایی، محمد، (۱۳۷۷)، سبک شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو، چ ۱، تهران، جامی.
- ۱۵- فرخزاد، فروغ، (۱۳۷۷)، دیوان اشعار، چ ۶، تهران، مروارید.

- ۱۶- فردوسی، (۱۳۷۰)، شاهنامه، به تصحیح ژول مول، چ ۵، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۷- محجوب، محمدجعفر، (۱۳۸۳)، ادبیات عامیانه ی ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، چ ۲، تهران، چشمه.
- ۱۸- ناصر خسرو قبادیانی، (۱۳۶۸)، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چ ۴، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی